

همگرایی و سیر تطور و تکامل آن (۱)

یدا... محمدی

واژه همگرایی "Integration" در مقابل واگرایی "Disintegration" قرار می‌گیرد: در تعریف همگرایی گفته‌اند که؛ فرایندی است که دولتها یا واحدهای سیاسی مجزا از هم، داوطلبانه از بخشی از اقتدار خود و اعمال آن، جهت دستیابی به اهداف مشترکشان صرف نظر کرده از یک قدرت برتر ملی تبعیت کنند. در همگرایی تلاش بر این است که از عوامل اختلاف‌زا و زمینه‌های ناسیونالیستی همچون وفاداری‌های ملی، احساسات ناسیونالیستی، پای بندی به منافع ملی، مرزهای جغرافیایی و حتی حاکمیت مطلق کشورهای یک منطقه، به نفع اهداف جمعی و مشترک کاسته شود و از طریق مشروع و گسترش همکاری‌های فنی و تکنیکی، اقتصادی و تجاری، عقیدتی و فرهنگی و حتی سیاسی به ایجاد صلح و آرامش در یک منطقه یا جهان کمک کرد. همگرایی مانند بسیاری دیگر از تئوری‌های معاصر روابط بین‌المللی، با پیدایش سیستم جدید کشوری (دولت - ملت) "Nation - state" مطرح بوده است. این تئوری در واقع واکنش نارضایتی و اظهار عدم تمایل نسبت به این سیستم جدید کشوری است چراکه چنین سیستمی در دل خود ایجاد کننده تعارضات و کشمکشهایی می‌باشد، از این رو در رابطه با ریشه‌های تئوری همگرایی تشبیه جالب در "شراب کهنه در شیشه نو" را کرده‌اند که حاکی از دو مسأله است، اول آنکه این تئوری نگرشی است نسبت به یک مسأله قدیمی، دوم نبودن مطلب است که بخشهای جدید، داغ و علمی را در حول و حوش این تئوری بخصوص در دو سه دهه اخیر مطرح کرده است.

جهت درک بیشتر «همگرایی» بایستی اشاره مختصری به تاریخچه آن داشته باشیم. جنگ جهانی اول و آثار و پیامدهای ناگوار ناشی از آن، تأثیرات عمیقی بر روحیه طرفداران حکومت و صلح جهانی گذارد، در این راستا آنان به تکاپور و کنکاش در رابطه با ریشه‌یابی علل جنگ‌های منطقه‌ای و جهانی برآمدند و بر آن شدند تا با کشف و ریشه‌یابی درد، داروی مناسبی جهت درمان آن تجویز کنند. جنگ جهانی دوم و آثار و پیامدهای ناشی از آن بیش از پیش این گروه را بر عقاید و

باورهای خود مصر کرد. نهایت آنکه ساختار سیستم بین الملل و وجود دول مستقل و مجزا از هم و حاکمیت‌های جداگانه به عنوان علت العلل و ریشه اصلی درد شناخته گردید، چراکه آنچه که بیش از هر چیز رفتار خارجی دولت‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد و زمینه ساز مناقشات منطقه‌ای یا جهانی می‌گردد. همین مسائل ناسیونالیستی و وفاداری‌های ملی است. بدین لحاظ هرگونه تلاشی که در جهت تضعیف و یا محو احساسات ناسیونالیستی و وفاداری‌های ملی قرار بگیرد و مرزهای سیاسی جغرافیایی را کم رنگ کند، از سوی طرفداران صلح جهانی، امری مطلوب و مشروع جلوه می‌کند. آنان حتی ایجاد سازمانهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و... را به عنوان عوامل تقویت کننده وفاداری‌های فوق ملی ترسیم نموده‌اند.

پروسه همگرایی در ابتدائی‌ترین شکل خود "Initiation" از یک نقطه آغاز می‌گردد و در ادامه این روند تکاملی به مرحله اساسی تری به نام «خیز» یا "Takeoff" رسیده و پس از آن به کاملترین شکل خود یعنی "spillover" «تسری» و «گسترش» می‌رسد. لازمه رسیدن به این مرحله، گسترش همکاری‌های متنوع اقتصادی، فنی، تجاری، سیاسی، فرهنگی، امنیتی و... و ارتباطات گسترده و همه جانبه واحدهای سیاسی یک منطقه است. در این مرحله است که به گفته جوهان کالتونگ "Johangaltuny" یکی از تئوریستهای برجسته همگرایی دو یا چند بازیگر سیاسی تبدیل به یک موجودیت سیاسی واحد گردیده و در اینهاست که پروسه همگرایی کامل گردیده است. در ارتباط با تئوری همگرایی محققین روابط بین الملل و طرفداران صلح جهانی به تئوری پردازی‌های چندی مبادرت ورزیده‌اند، اما هر کدام از یک جنبه یا نقطه نظر خاص به پدیده همگرایی و تحقق آن نظر داشته‌اند. وجه مشترک همه این نظرات در مطلب زیر خلاصه می‌شود:

«همه آنها به فرایندی فکر می‌کنند که به وسیله آن وفاداری از یک مرکز به مرکز دیگر انتقال می‌یابد. آنها در مورد ارتباطات در داخل واحدهایی که می‌خواهند همگراگردند اشتراک نظر دارند به گفته «دویچ» و «اتزیونی» مردم می‌آموزند که خود را اعضای جامعه واحدی به شمار آورند و این امر در نتیجه الگوهای ارتباطات انسانی صورت می‌پذیرد. در کل، نظریه پردازان همگرایی خاطر نشان می‌سازند که اشخاص به جهت انتظارات خویش در زمینه پاداش و جریمه مشترک، رفتاری همگرا اختیار می‌کنند.^۱

در مطالعه همگرایی دو سؤال اساسی مطرح می‌شود: اول اینکه چرا اتباع یا شهروندان به واحدهای سیاسی که در آن زندگی می‌کنند احترام گذاشته و برای آن فداکاری می‌کنند؟ دوم اینکه چگونه اتفاق نظر اساسی و عملی در چهارچوب سیستمهای سیاسی کسب و حفظ می‌شود؟

اساساً بیان اجمالی دو تئوری در زمینه همگرایی سیاسی امکان پذیر است اول اینکه سیستمهای سیاسی به جهت تحصیل همبستگی نموده و آن را حفظ می‌کنند که ارزشهای مشترک فراوانی، در میان اعضای آنها وجود دارد. علاوه بر آن توافق یا اجماع در رابطه با چهارچوب سیستم وجود دارد. چنین سیستمهایی براساس توافق عمومی پیرامون حل مسائلی که سیستم سیاسی به حل آنها فراخوانده می‌شود بنا گردیده‌اند. هر چه اتفاق نظر اساسی و عملی بیشتر باشد همگرایی سیستم سیاسی بیشتر خواهد بود. اصطلاح اتفاق نظر در اینجا در واقع کلمه مشروعیت را دارد.

دوم آنکه به عنوان یک تئوری آلترناتیو اینگونه استدلال کرده‌اند که سیستم سیاسی بدین دلیل همبستگی پیدا می‌کند و همبسته باقی می‌ماند که زور یا تهدید در آن وجود دارد. نویسندگانی چون «هابز» و در جامعه شناسی چون «دارندورف» بر اهمیت قدرت اجبارکنندگی در همگرایی جوامع سیاسی تأکید کرده‌اند. در مطالعه روابط بین الملل، طرفداران حکومت جهانی کلید کاهش خشونت را اغلب در انحصار قدرت در سطح بین المللی دانسته‌اند و به اصطلاح واقع‌گرایان سیاسی از قبیل «نایبر» و «مورگنتا» اینگونه استدلال نموده‌اند که قدرت جهانی بدون گسترش اتفاق نظر در حد بسیار بالاتر از آنچه در قرن بیستم وجود داشته در سطوح جهانی امکان پذیر نمی‌باشد.

نظریات صاحب نظران برجسته تئوری همگرایی

محققین روابط بین المللی و طرفداران صلح جهانی که رسالت واقعی خود را تحقق صلحی پایدار در جهان و محورگونه زمینه و آثار جنگ‌های منطقه‌ای و جهانی دانسته‌اند؛ درباره پدیده همگرایی و یکپارچگی سیاسی منطقه‌ای و جهانی تعاریف مختلف و متنوعی ارائه داده و هر کدام از زوایه خاصی به قضیه توجه داشته‌اند. که در زیر به چند نمونه از آن اشاره خواهیم کرد:

«کارل دیلیودویچ» یکی از بنیانگذاران و موسیس تئوری همگرایی در عصر حاضر اینگونه بحث می‌کند که همگرایی عبارت است از:

«ایجاد احساس اجتماعی واحد در محدوده و قلمرو یک سرزمین و نیز دستیابی

به فعالیت‌ها و سازمانهای گسترده و توانمند، جهت ایجاد تحولات صلح آمیز و بلند مدت در میان مردم»^۱

«ارنست هاس»^۲ در تعریفش از همگرایی بطور عمده بر روی دو مطلب تکیه دارد. اول، تأکید بر داوطلبانه بودن مسأله همگرایی و دوم، عدم استفاده از زور در آن. وی در این باره می‌گوید: «همگرایی عبارت است از گرایش به سمت ایجاد داوطلبانه واحدهای سیاسی بزرگتر که هر یک از این واحدها به شکل خود آگاهانه‌ای از استفاده و بکارگیری زور در روابط خود با یکدیگر اجتناب می‌ورزید.» در جای دیگر «هاس» همگرایی را به عنوان فرایندی که بر اساس آن بازیگران سیاسی در چندین مجموعه متمایز، قانع گردیده‌اند که وفاداری‌ها، انتظاراتها و فعالیت‌های سیاسی خود را به سمت مرکزی جدید سوق بدهند که نهادهای آن خواستار حوزه صلاحیتی فراتر از دولت‌های ملی موجود باشند.

«آمیتهای اتزیونی» چنین اظهار می‌دارد که اعمال کنترل موثر در استفاده از وسایل خشونت آمیز توسط یک جامعه سیاسی، نشان دهنده معیاری است که به وسیله آن سطح همگرایی اش اندازه گیری می‌شود. چنین جامعه‌ای دارای یک مرکز تصمیم گیری است که به تخصیص منابع و پاداشها پرداخته و کانون اصلی هویت سیاسی را برای اکثریت عظیم شهروندان، آگاه از نظر سیاسی تشکیل می‌دهد در طرح اتزیونی، اتحاد سیاسی فرایندی است که براساس آن همگرایی سیاسی به عنوان یک شرط تحصیل می‌گردد.

با استفاده از تعریف «هاس»؛ «لئون لیندبرگ» در کتاب خود در باب جامعه اروپایی همگرایی را بدین گونه تعریف می‌کند:

۱ - فرایندهایی که براساس آنها، کشورها از خواسته و توانایی‌شان در زمینه هدایت سیاست خارجی و سیاستهای کلیدی داخلی، به صورت مستقل از یکدیگر دست می‌کشند و به جای آن در جستجوی آنند که تصمیمات مشترکی آغاز کرده یا تصمیمگیری را به ارگانهای جدید مرکزی واگذار کنند.

۲ - فرایندی است که بر اساس آن بازیگران سیاسی در چندین مجموعه متمایز، قانع گردیده‌اند که انتظاراتها و فعالیت‌های سیاسی خود را به سمت مرکز جدیدی سوق دهند. نتیجه آنکه لئون لیندبرگ همگرایی سیاسی را به عنوان بخشی از فرایند وسیعتر همگرایی بین المللی می‌بینند که در آن گروه بندی‌های بزرگتری ظاهر

1. op, cit: PP 237

2. Ernest Haas

گردیده یا در میان کشورها بدون استفاده از خشونت به وجود می‌آید و همچنین در آن مشارکت در زمینه تصمیم‌گیری‌های مداوم و منظم وجود دارد و این امر در نتیجه، یا به عنوان قسمتی از تکامل سیستم‌گیری جمعی در طول زمان است.

بنابر اظهارات «چارلز بنت لند» همگرایی سیاسی بین‌المللی بطور مکرر با کاهش و یا الغاء قدرت حاکمه دولت‌های ملی جدید شناخته می‌گردد.
«دونالد پوچالا» از همگرایی چنین تعریف می‌کند:

مجموعه‌ای از فرایندهایی که یک سیستم توافق را در سطح بین‌المللی ایجاد و حفظ می‌کنند در این سیستم بین‌المللی، بازیگران بطور مداوم امکان می‌یابند که منافعی را با یکدیگر هماهنگ کرده و اختلافاتشان را مورد مصالحه قرار دهند و پادشاهی‌های مشترک خود را برای واکنش‌های متقابلشان دریافت دارند. در تحلیل‌های دیگر «فیلیپ جاکوب» می‌گوید: «همگرایی سیاسی عموماً متضمن یک رابطه اجتماعی در میان مردم، در چهارچوب همان موجودیت سیاسی است بطوری که آنها به وسیله نوعی پیوندهای مشترک به یکدیگر مرتبط می‌گردند و این امر؛ به گروه، احساس هویت و خود آگاهی می‌بخشد. خلاصه آنکه همگرایی در سطح بین‌المللی به عنوان نهادی ساختن فرایند سیاسی در میان دو یا چند دولت فرض می‌گردد. بنابر گفته «جیمزای کاپراسو» و «آلن آل پلوسکی» همگرایی عبارت است از: «توسعه ساختارها و عملکردهای جدید در سطوح یک سیستم جدید که فراگیرتر از سابق است. (چه از نظر جغرافیایی و چه از نظر کارکردی) همگرایی عبارت است از ظهور ساختارهای جدید که ممکن است ساختارهای قدیمی را پوشش بدهد نه اینکه جایگزین آنها گردد.»

در یک مفهوم بسیار روشن و واضح از همگرایی و واگرایی «جوهان گالتونگ» همگرایی را به عنوان فرایندی تعریف می‌کند که براساس آن دو یا چند بازیگر، یک بازیگر جدید را تشکیل می‌دهند، هنگامی که فرایند تکمیل شد می‌توان گفت که بازیگران همگرا شده و یکی گشته‌اند. بر عکس، عدم همگرایی، فرایندی است که براساس آن یک بازیگر به دو یا چند بازیگر تقسیم می‌شود. هنگامی که فرایند تکمیل شد می‌توان گفت که بازیگر تجزیه شده و از هم پاشیده است.

مدل‌های مختلف همگرایی

طرفداران صلح جهانی هر کدام از دیدگاه و زاویه خاصی به پدیده همگرایی توجه دارند و در تحقق هر چه سریعتر این پروسه برجسته یا جنبه‌هایی تأکید داشته و دارند که بعضی از آنها مورد نقد گروه دیگر قرار می‌گیرد. در این راستا مدل‌های مختلفی مطرح می‌گردد که مهمترین مدل‌هایی که در بحث همگرایی از طرف محققین و رابط بین‌المللی و صلح‌گراها مطرح می‌شود به شرح زیر قابل بررسی است:

فونکسیونالیسم (کارکردگرایی) Functionalism

یکی از مدل‌های معروف و اولیه تئوری همگرایی، مدل فونکسیونالیسم (کارکردگرایی) است که پیرامون آن بحث‌های زیادی صورت گرفته است. محققین، اندیشمندان و دانشجویان معاصر می‌گویند که به مطالعه و بررسی همگرایی سیاسی در ابعاد منطقه‌ای و جهانی مشغولند تا حدود زیادی تحقیقاتشان مدیون نظریه یا مدل مزبور می‌باشد. هر چند این نظریه در دیدگاه بسیاری از محققین و نویسندگان روابط بین‌المللی کهنه و قدیمی گردیده است لکن به عنوان یک مدل و تئوری مهم و برجسته همگرایی، مطرح بوده و می‌باشد.

پس از جنگ جهانی اول و پس از عقد «قرارداد ورسای»، طرفداران حکومت جهانی استقبال چندانی از ایجاد دول مستقل نکردند بلکه وجود آنها را عامل دیگری جهت بروز مناقشات، تنش‌ها و تشنج‌های منطقه‌ای و جهانی دانستند زیرا که معتقد بودند ناسیونالیسم موجود در این واحدهای سیاسی منافی تحقق همگرایی است. بدین خاطر معتقدین این مکتب بر این باور بودند که توسعه سازمانهای بین‌المللی که محدودیت‌هایی را برای دولت‌های ملی ایجاد می‌کند عامل مهم و عمده‌ای برای برقراری صلح تلقی می‌گردد. کارکردگرایان معتقد بودند که برخی امور اقتصادی، خدماتی، فرهنگی و غیر سیاسی همچون کنترل ترافیک دریایی، نقل و انتقالات و مراسلات پستی، پخش برنامه‌های رادیویی که در داخل دولت‌های ملی قابل حل نیستند بایستی در چهارچوب همکاری‌های بین‌المللی انجام شود. براین اساس بسیاری از این امور را به سازمانهای بین‌المللی واگذار می‌کنند که به دنبال خود باعث ایجاد نوعی همبستگی و صلح و آرامش در بین

کشورهای یک منطقه یا جهان می‌گردد. از این رو به گمان کارگرد گرایان، اینگونه همکاری‌های منطقه‌ای یا جهانی باعث از بین رفتن یا کاهش مرزبندی‌های بین المللی می‌گردد و بدین وسیله وفاداری به جامعه جهانی جایگزین وفاداری‌های ملی و ناسیونالیستی گردیده که خود زمینه ساز صلح و ثبات جهانی است.

یکی از برجسته‌ترین کارگرد گرایان که نظریات و نوشته‌هایش تأثیر زیادی بر نظریه پردازان معاصر همگرایی داشته است «دیوید میترانی» است. وی نظریاتش را در طول سالهای بین دو جنگ جهانی و در طی دوران نسل پس از جنگ جهانی دوم بیان داشت. او می‌گفت که پیچیدگی فزاینده سیستمهای حکومتی بطور اساسی وظایف فنی و غیر سیاسی دولت‌ها را افزایش داده است. چنین وظایفی نه تنها تقاضا را برای متخصصین آموزش دیده در سطح ملی را افزایش داده بلکه مسائل فنی را در سطح بین المللی به وجود آورده که راه حل آنها بیشتر در گرو همکاری متخصصینی فنی است تا نخبگان سیاسی. اهمیت فزاینده مسائل فنی در قرن بیستم ایجاد چهارچوبی برای همکاری‌های بین المللی را ضروری ساخته است. انتظار می‌رود چنین سازمانهای کارکردی، هم از نظر تعداد و هم از نظر حیطه کار گسترش پیدا کنند زیرا مسائل فنی که رویاروی بشر قرار دارد از نظر وسعت و حجم، توسعه یافته‌اند.

بسیاری از کارکردها همچون کنترل دریایی، ترافیک یا مراسلات پستی و بین المللی، یا اختصاص امواج رادیویی در سطح ملت‌ها بطور مؤثری نمی‌تواند صورت بگیرد از این رو همکاری بین المللی جنبه حیاتی پیدا می‌کند، چنانچه در همه زمینه‌ها اجرا شود. بدین خاطر «دیوید میترانی» و سایر کارکرد گراها پیشنهاد کرده‌اند که دولت‌ها بایستی تشویق گردند که انجام چنین کارکردهایی را به کارشناسان فنی غیر سیاسی که در چهارچوب یک سازمان بین المللی کار می‌کنند، واگذارند.

کارکرد گرایی بر این فرضیه استوار است که وفاداری‌های ملی می‌تواند پراکنده شده و به سمت چهار چوبی برای همکاری‌های بین المللی به جای رقابت ملی و جنگ هدایت شود. در نتیجه گیری نهایی، کارکرد گرایی در بردارنده شکلی از سوسیالیسم در مقیاس بین المللی است. زیرا فرض را بر این قرار می‌دهد که تقاضاهای رفاهی از دولت روز به روز اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. به دلیل آنکه دولت در حل بسیاری از مشکلات به علت ماهیت به هم پیوسته جهان نو، ناتوان است. پاسخ این مسأله در گرو سازمان‌های بین المللی و شاید در نهایت در مدیریت

بیشتر و به هم پیوسته و حل مسائل فنی در سطوح منطقه‌ای و جهانی قرار گیرد. در تئوری دیوید میترانی، دکترین «انشعاب» وجود دارد که براساس آن توسعه همکاری در یک زمینه فنی، به همکاری در سایر زمینه‌ها تسری می‌یابد. همکاری کارکردی در یک بخش، در نتیجه یک نیاز به وجود می‌آید و همچنین به وجود آورنده نیاز برای همکاری کارکردی در بخش دیگر است. کوشش به منظور ایجاد یک بازار مشترک فشار برای همکاری بیشتر در زمینه‌های قیمت‌گذاری سرمایه‌گذاری، بیمه، مالیات، دستمزد، تأمین اجتماعی، بانکداری و سیاستهای پولی را افزایش می‌دهد. میترانی چنین فرض می‌کند که فعالیت‌های کارکردی می‌تواند باعث تغییر جهت فعالیت‌های بین‌المللی گردیده و به امر صلح جهان کمک کند. در نهایت چنین همکاری‌هایی بر قلمرو بخش سیاسی دست‌اندازی کرده و حتی می‌تواند آن را جذب خود کند. بخصوص اتحاد اقتصادی، پایه و اساسی برای توافق سیاسی ایجاد خواهد کرد حتی اگر آن را زایل نسازد. اساس استراتژی میترانی تغییر توجه به مسائل فنی که تصور می‌شد غیر جنجال‌برانگیز باشد. بوده است. بنابر این کارکردگرایی با تئوری واقع‌گرایی به شدت در تضاد است زیرا تأکید «تئوری واقع‌گرایی» بر رقابت و تضاد به عنوان یک اصل است. اگر آن را به عنوان جنبه غالب سیاست بین‌المللی به حساب نیاوریم. برعکس کارکردگرایی آن طوری که «پل تیلور» و «ای. جی. گروم» با مورد سؤال قرار دادن این فرضیه که قدرت دولت کاستی ناپذیر است و منافع حکومتی بر همه چیز غلبه دارد. اقدام به ملاحظه و بررسی فعالانه طرحهایی برای همکاری می‌کنند. کارکردگرایی، صلح‌گراست و در تلاش برای اجتناب از یک چهارچوب بن‌بست «برنده - بازنده» است.

در نتیجه در جنگ جهانی اول و دوم میترانی مشاهده کرد که دولت ملی در حفظ صلح یا پیشبرد رفاه و آسایش اهالی خود ناتوان است و از تقسیم دنیا به واحدهای جداگانه و رقیب، تضاد و جنگ سرچشمه می‌گیرد. وی به عنوان یک آلترناتیو برای تضاد، ایجاد تدریجی یک بافت ماوراء ملی از سازمانهای اقتصادی و اجتماعی را پیشنهاد کرد. همچنین به بازسازی نگرشها و وفاداری‌ها به منظور تابع ساختن بیشتر توده‌های مردم در امر همگرایی بین‌المللی تأکید ورزید. در اینجا باید یادآور شویم که میترانی نظریه کارکردگرایی یا فونکسیونالیسم در سازمانهای بین‌المللی را به بهترین شکل فرمول بندی کرد. مقاله او با عنوان «سیستم صلح کارا» بوده که در سال ۱۹۴۳ اظهار نظرات و عقاید طرفداران کارکردگرایی را خلاصه می‌کرد. و به وسیله این مقاله توجه دیگران را به ادعای اساسی و مهم خود مبنی بر اینکه،

«کارکردگرایی راهی است که به صلح پردوام منتهی می شود.» جلب کرد. کارکردگراها عقیده دارند که ملیت‌گرایی معاصر بر عواملی که مرزها یا فصلهای ملی را قطع کند تکیه دارد... از این رو سیستم کشوری به لحاظ نارسایی در ابعاد ساختاری، سازمانی و نهادی باعث تنشها و کشمکشهای بین‌المللی گردیده است و نمی‌تواند مسائل و مشکلات جهانی را حل کند. در حالی که سازمانهای بین‌المللی پیشنهادی کارکردگرایان از آنجایی که بیشتر بر اساس رسالت و وظایف خاصی ایجاد می‌گردند تا بر اساس قلمرو خاکی و مرزبندی‌های جغرافیایی، برای حل چنین مسائل و مشکلاتی مناسب خواهند بود.

طرفداران مکتب کارکردگرایی معتقدند که ناهنجاری‌ها و عدم سازگاری‌های اجتماعی و اقتصادی موجبات اساسی بروز جنگ هستند و رفاه اجتماعی و اقتصادی پیش شرط‌های صلح می‌باشند. براساس این عقیده، وظیفه واقعی جامعه مشترک ما (جامعه بین‌المللی) این است که بر فقر، جهل و امراض غلبه کنند و این وابستگی متقابل اجتماعی ما فراگیر است. کارکردگرایان در پیشبرد اهداف خود از یک سری ابزارها و اهرم‌هایی نیز استفاده می‌کنند.

«خلاصه اینکه کارکردگرایی چیزی بیش از یک تئوری است و در واقع، فلسفه‌ای است متکی به یک سری تلاشها جهت حذف و محو کشمکشها و تعارضات ذاتی از جمله جنگ در روابط بین دولتها که از طریق توجه و تمرکز نسبت به رفاه اجتماعی و اقتصادی مردم دنیا، امکان پذیر است.

از آنجایی که سیستم «دولت - ملت» با ثبات نیست و علت ایجاد خشونت و تقسیم‌بندیها می‌گردد و تحلیل رفتن نیازهای واقعی و منافع بشریت را به همراه دارد، روش کارکردگراها براساس تقدم وجود وابستگی‌های متقابل از طریق وظایف کارکردی به خصوص اقتصادی و همکاریهای رفاهی شکل می‌گیرد. این مطلب از منازعه سیاسی و اختلافات دیگر جلوگیری می‌کند. اما در همان زمان، اجتماعی از منابع با علایق را ایجاد می‌کند که در نهایت بی‌معنا و عبث بودن مرزهای ملی را نشان می‌دهد.

به علاوه، اینگونه استراتژی از مواجهه رو در رو و تقابل با اصل حاکمیت دولت جلوگیری خواهد کرد، یا در واقع از هر نوع بحث بی‌حاصل مربوط به قانون اساسی ممانعت به عمل می‌آورد.

«تزکارگردگرایی و تئوری همگرایی، بینشهای مختلفی را عرضه می‌کنند. این یک حقیقت تاریخی است که بیشترین نخبگان سیاسی بریتانیا، طالب شرکت آن

کشور در ورای الگوهای همکاری‌های بین دولتی در اروپای غربی نبودند. این استدلال قابل پذیرش است که میزان روز افزون معاملات بین ملیتی میان بریتانیا و کشورهای ششگانه اروپایی، نه تنها در امور تجاری بلکه در قلمرو وسیعی از رشته‌ها از مسائل مرکزی چون استراتژی مشترک گرفته تا مسائل پیرامونی مانند تورسیم، باعث تأسیس ضمنی جامعه سیاسی گردیده که صرفاً با الحاق بریتانیا به جامعه مشترک جنبه رسمی پیدا خواهد کرد.»

نقاط ضعف کارکرد گرایي

مکتب فونکسیونالیسم یا کارکرد گرایي با همه ادعاهای بشر دوستانه‌ای که دارد از جمله دفع دشمنی‌ها، تعارضات و کشمکشهای بین المللی و منطقه‌ای، ایجاد صلح، ثبات و آرامش رفاه عمومی و کمک در ایجاد سازمانهای بین المللی و غیره، در بطن خود یک سری نواقص و نقطه ضعف‌هایی به شرح زیر دارد:

نقطه ضعف اول این است که گرایش به این فرض داشت که یک اجماع عمومی در سراسر دنیا بر روی مسأله رفاه عمومی وجود دارد. اما آنچنان که "R.Harrison" خاطرنشان می‌سازد. عدم تشابه یا وجود نقاط اختلاف بین کشورها یا حکومت‌ها در زمینه‌های ایدئولوژیکی و سطوح توسعه اقتصادی‌شان، مانع یک همکاری کارکردی مورد نظر کارکردگراهاست به عبارت دیگر وظایفی که مربوط به رفاه است بیشتر براساس اجماع و توافق سیاسی قبلی قرار دارند تا اینکه مستقل از چنین اجماع باشند.

نقطه ضعف دوم، آنکه به نظر می‌رسد براساس فرضیه کارکردگراها همکاری کارکردی می‌تواند از محیط سیاسی آنها به خصوص از اهداف سیاسی نخبگان ملی جدا گردد و در بلند مدت عاملی باشد در جهت تحرك عمده‌ای که در زمینه انتقال وفاداری سیاسی از یک جامعه ملی به جامعه جهانی لازم است. این مسأله حداقل درد و تجربه سازمانهای کارکردی بین المللی همچون سازمان بین المللی کار (Haas) (1964) و بانک بین المللی نوسازی و توسعه (Swell - 1960) تحقق پیدا نکرد. لکن به نظر می‌رسد که بر خلاف نقطه نظرات متخصصین کارکرد گرایي غیر سیاسی، این مسأله (فونکسیونالیسم) هر قدر هم که فنی باشد توسط منافع و محیط سیاسی دولت‌های ملی شکل بگیرد. برای مثال در خلال دهه ۱۹۶۰، اروپایی‌ها در توافق بر روی یک سیستم انتقال تلویزیون رنگی واحد در اروپا - که یک همکاری فنی در بین

آنها بود موفقیتی تحصیل نکردند. علل عدم این موفقیت، بخشی به خاطر آن بود که شوروی به لحاظ تکنیکی، سیستم فرانسوی "SECAM" را به سیستم "PAL" - که توسط آلمان غربی توسعه پیدا کرده بود - ترجیح می داد. بنابراین به راحتی مشاهده می کنیم، همین که شوروی از لحاظ فنی سیستم آلمانی مذکور را به سیستم فرانسوی یاد شده ترجیح نداد توافق عمومی در این رابطه صورت نگرفت این همکاری فنی متوقف می گردد و با شکست مواجه می شود.

نئوفونکسیونالیستها یا کارکردگرایان جدید. New-Functionalism

کارکردگرایی نو، نمایانگر و معرف نسل فکری جدید کارکردگرایان است. کارکردگرایی نو حداقل در شکل اولیه خود با کارکردگرایی در تضاد بوده است. از این نظر که کارکردگرایان جدید تأکیدشان بر نهادهای فوق ملی است. در حالی که کارکردگرایان تشکل را برای جوامع کمتر همبسته قابل می گردند. به هر حال تفاوت اصلی آنها در ایجاد تغییر و آزمایش فرضیه های همگرایی است که در آثار کارکردگرایان جدید از جمله «ارنست هاس» «فیلیپ اشمیر»، «لئون لیندبرگ» «جوزف نای»، «رابرت کرهان»، «لاورنس شایمن» یافت می شود. بسیاری از آنها اما به هیچ وجه نه همه آنها، در نوشته هایشان بر روی شکل گیری و تکامل جامعه اروپایی تأکید دارند. همانطور که «چارلز پنتلند» گفته است با توجه به ادبیات کارکردگرایی جدید در سالهای ۱۹۶۰ کارکردگرایی نو در بردارنده تمایلی نسبت به تئوری میان برد است که آن را قادر ساخته تا خیلی زود تحلیلی قانع کننده و مفید - اگر نه همیشه صحیح - درباره موقعیت اروپا مطرح کند.

بر عکس تمرکز مقایسه ای و تطبیقی «دویچ و اتزیونی»، کارهای «هاس» با موارد خاص سر و کار دارد که آنها را با استفاده از یک چهار چوب تئوریک دقیق تحلیل می کند. وی در اثرش در باره جامعه اروپایی ذغال سنگ و پولاد، ادعا می کند که تصمیم برای قدم گذاشتن در مسیر همگرایی یا مخالفت با آن بستگی به انتظاراتی دارد که گروه های عمده در داخل واحدهایی که قرار است همگراگردند در رابطه با سود و زیان دارند. بیش از آنکه بر طرح همگرایی که فرض را بر انگیزه های نوع دوستانه می گذارد تکیه کنیم، معتولانه تر به نظر می رسد که بر منافع و ارزشهایی تأکید کنیم که مورد تأیید و حمایت آنها قرار دارد و آنقدر پیچیده است که نمی توان آنها را به صورت اصطلاحات ساده ای مانند اشتیاق برای صلح بین فرانسه و آلمان یا میل به ایجاد یک اروپای متحد تشریح کرد. «هاس» چنین فرض می کند که همگرایی نتیجه کار نخبگان مربوطه در بخشهای خصوصی و دولتی است و از

همگرایی به خاطر دلایل اساساً پراگماتیک تا دلایل نوع دوستانه حمایت می‌کنند. «هاس» تلاش می‌کند تئوری کارکرد گرایان را درباره همگرایی اصلاح کند. از میترانی به خاطر ناچیز شمردن عامل قدرت انتقاد به عمل می‌آورد و ادعا می‌کند که قدرت از رفاه جدایی پذیر نیست. از آنجائی که عده کمی از مردم تلاش برای کسب قدرت را هدف قرار می‌دهند. قدرت را می‌توان تنها یک اصطلاح مناسب برای تشریح راههای خشونت آمیزی که از آنها برای تحقق اهداف رفاهی استفاده می‌شود. تعریف کرد. اما «هاس» این پیشنهاد را مطرح می‌کند که برنامه‌های بین المللی که دارای کارکردی خاص هستند اگر از لحاظ سازمانی از جهت گیریهای پراکنده جداگردند، هم رفاه و هم همگرایی را در حد اعلاى خود تأمین خواهند کرد.

علاوه بر این در نتیجه فرایند آموزش، فعالیت‌های دولت که گرایش قدرت طلبانه دارد می‌تواند به سمت اعمال رفاه جویانه تکامل یابد. همانطور که بازیگران درمی‌یابند که منافع آنها با دادن تعهد به یک سازمان بزرگتر، بهتر تأمین می‌گردد. می‌آموزند که در راه همگرایی گام بردارند نظرات مربوط به نفع شخصی و رفاه، دوباره تعریف می‌شوند. «هاس» این نتیجه را مطرح می‌سازد که درس‌هایی را که در زمینه همگرایی در یک زمینه کارکردی آموخته می‌شوند، در زمینه‌های دیگر نیز بکار برده می‌شوند، بنابراین در نهایت جایگزین سیاستهای بین المللی می‌گردند. یکی از عوامل ضروری برای همگرایی، سیاسی شدن تدریجی مقاصد بازیگران است که در ابتدا این مقاصد را می‌شد فنی و غیر جنجالی به حساب آورد. «هاس» می‌گوید که بازیگران، سیاسی می‌شوند. زیرا در پاسخ به اهداف فنی و اولیه آنها موافقت می‌کنند که طیف وسایل مورد نظر مناسب برای نیل به آن اهداف را مورد بررسی قرار دهند، بنابراین او، بر خلاف میترانی چنین می‌گوید که همکاری فنی فراتر از همکاری سیاسی می‌گردد، اما پیشنهاد می‌کند که مقتضیات کارکرد گرای مکانیکی منجر به اشکال جدید عمل سیاسی می‌گردد.

در مورد این نظر کارکردگرایان که رفاه طلبی با قرار دادن کار همگرایی بین المللی در دست کارشناسان و یا گروههای داوطلب، راحت‌تر تحصیل می‌شود. هاس دو شرط زیر را پیشنهاد می‌کند:

- ۱ - گروههای داوطلب از یک منطقه مانند اروپای غربی شاید در نیل به همگرایی موفقیت بیشتری داشته باشند. تا سازمانی با نمایندگانی از سراسر جهان.
- ۲ - کارشناسانی که در سطح ملی جواب‌گوی هیچکس نیستند ممکن است

دریابند که توصیه‌هایشان نادیده گرفته می‌شود. بنابر این او پیشنهاد می‌کند که مدیران کارشناس بوروکراسیهای ملی از نظر کارکردی خاص گردهم آمده تا نیازهای خاص را بر طرف سازند و احتمالاً این امر مؤثرترین برنامه برای همگرایی خواهد بود.

هاس با عبارت: همگرایی با پرداختن به امر رفاه سریعتر پیشرفت خواهد کرد. گفته کارکردگرایان را به صورتی دیگر بیان می‌کند.

نئوفونکسیونالیستها یا کارکردگرایان جدید فعالیت‌هایشان را بر پروسه‌ها متمرکز می‌کنند که تصمیم‌گیری جمعی را به دنبال خودش دارد و راهی که در آن راه نخبگان دولتی و غیر دولتی تاکتیک‌ها و سازمانهای خودشان را تغییر داده، پروسه‌های تصمیم‌گیریشان را از سطح ملی به سطح فرامیلتی تغییر می‌دهند... در زمینه دیگر آنها (نئونکسیونالیستها) فرض فونکسیونالیستها را مبنی بر اینکه اعمال و وظایف رفاهی هیچ مناقشه‌ای را به دنبال نخواهد داشت را رد می‌کنند. آن هم از این که عملکرد و کارکردهای رفاهی و اقتصادی، کارکردهای سیاسی را در برمی‌گیرد. بدین دلیل که این فعالیت‌ها تخصیص منابع محدودی را در میان تقاضاهایی که با هم در رقابت قرار دارند می‌طلبد.

ثوری نئوفونکسیونالیسم، تأکیدش بر روی چگونگی افزایش یا رشد ارزشهای اجتماعی نیست بلکه بیشتر به ماهیت یا طبیعت جمعی جامعه نوین توجه دارد که در واقع این جامعه نوین متشکل از نخبگان است که منافعیشان در رقابت با هم قرار دارد.

خلاصه آنکه باید گفت که کارکردگرایان جدید به اسلوبهای چانه زنی «الیت» تأکید دارند. همچنین روی انگیزه‌های بازیگران سیاسی شرکت‌کننده و پیامدهای غیر قابل انتظاری که بر اثر تعقیب منافع متعارض هر یک از بازیگران حاصل می‌شود، توجه دارند. این عده در تحلیلشان مقدار زیادی از جنبه‌های کثرت‌گرایی را وارد می‌کنند، با این فرض که اینگونه جوامع مدرن از الیتهای رقیب با منافع متعارض تشکیل شده‌اند و به جای اینکه به هم‌گرایی به صورت شرایطی که در آن ارزشهای همگن توسعه می‌یابند نگاه کنند، آن را فرایندی می‌دانند که بر اساس آن ملاحظیات سیاسی الیت کم‌کم تعریف جدیدی از مسائل منطقه‌ای را ارائه می‌دهد. بطور کلی این گروه روی توسعه فرایند تصمیم‌گیری دسته جمعی و تغییر جهت این فرایند از سطح ملی به سطح فوق ملی تأکید می‌کند و در قسمتهایی از نظریاتشان مقداری از فونکسیونالیستها کمک می‌گیرند. لکن فرض آنها را مبنی بر اینکه کار

کردهای رفاهی و خدماتی دارای ارزشهای خاصی هستند و از طریق این کارکردها می‌توان به همگرایی رسید را رد می‌کنند.
مباحث فدرالیسم و تئوری مبادله و نخبه‌گرایی و سطوح مختلف همگرایی در بخش دوم ارائه خواهد شد.

انشاء...



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی